

بازنمایی جنبش مزدک در تاریخنگاری رسمی و تاریخنگاری چپ دوره پهلوی^۱

شهناز حجتی نجف‌آبادی^۲

استادیار گروه تاریخ و ایرانشناسی، دانشگاه میبد، میبد، ایران

چکیده

جنبش مزدک در دوره خسرو انوشیروان یکی از مهم‌ترین پدیده‌های اجتماعی و سیاسی در تاریخ پسرین باستان ایران بود که بعدها در سنت‌های تاریخ‌نگاری دوران‌های بعدی به صورت‌های گوناگون بازخوانی و بازنمایی شد. در دوره پهلوی گونه‌ای روایت رسمی حول محور این رخداد تاریخی شکل گرفت که می‌توان آن را به‌مثابه نوعی خوانش معطوف به ایدئولوژی رسمی این دوره قلمداد کرد. پرسش این است که مزدک در تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی چگونه روایت شد و چرا این روایت رسمی در سنخیت با گفتمان رسمی این دوره قرار گرفت؟ بنابر یافته‌های این پژوهش جنبش مزدک در تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی خصلت‌هایی ویژه و دلالت‌های معنایی خاصی داشت که خادم گفتمان ایدئولوژیکی این دوره حول محور مؤلفه‌هایی همچون تاریخ‌گرایی شاه‌محور، تمرکزگرایی اجتماعی و سرزمینی و نیز نقد هرگونه شورش و اعتراض در تقابل با ساخت سیاسی بود. در تقابل با این گفتمان رسمی، خوانش مورخان و محققان چپ مارکسیستی روایتی خلاف این عرضه کرد که این قرائت رسمی درباره مزدک را به چالش کشید.

کلیدواژه‌ها: قیام مزدک، تاریخ‌نگاری رسمی، تاریخ‌نگاری چپ، باستان‌گرایی، تاریخ و ایدئولوژی.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۱۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۱۵

۲. رایانامه (مسئول مکاتبات): hojati@meybod.ac.ir

مقدمه

در دوران معاصر و تحت تأثیر رویکردهای نوین و چندبعدی و میان‌رشته‌ای به مطالعات تاریخی، بازخوانی جنبش‌ها و پدیده‌های تأثیرگذار تاریخی از منظرها و زوایای مختلف و متنوع مورد واکاوی قرار گرفته‌اند. فاصله گرفتن از روش‌های کلاسیک تاریخ‌نویسی به‌طور اعم و پیچیده‌تر شدن مطالعات در حوزه علوم انسانی به شکل اخص ظرفیت‌های متکثری را پیش پای مورخان در هر دوره قرار داده است تا با کاربست روش‌های متنوع و البته با دخیل ساختن‌ انگیزه‌ها، گرایش‌ها، علائق و بینش‌ها و نگرش‌های خود در مطالعه تاریخ، پدیده‌های واحد را به انحاء گوناگون بازخوانی و روایت کنند. جنبش مزدک و مزدکی‌گری در تاریخ ایران مصداق چنین پدیده‌ی تاریخی همواره زنده‌ای است که تقریباً در تمامی دوره‌ها کم‌وبیش مورد رجوع مستمر قرار گرفته و هر دوره تحت تأثیر اقتضائات گفتمانی همان عصر به این جنبش نگریسته‌اند.

این پژوهش بر آن است تا روایت رسمی شکل‌گرفته در تاریخ‌نگاری دوره پهلوی حول موضوع جنبش مزدک بررسی کند؛ اما در کنار این، روایت مورخان چپ درباره این حرکت تاریخی نیز بازخوانی و بررسی خواهد شد. هدف از این بررسی دو چشم‌انداز تاریخ‌نگارانه این است تا نشان داده شود که چگونه روایت رسمی در تاریخ‌نگاری دوره پهلوی از جانب جریان‌هایی به چالش کشیده می‌شد که در عین حال مهم‌ترین جنبش‌های سیاسی و ایدئولوژیکی رقیب پهلوی‌ها در حوزه ساختار اجتماعی نیز محسوب می‌شدند؛ یعنی در واقع، نزاع معرفت‌شناختی پویایی که بر سر لایه‌های تاریخ ایران نزد این دو جریان رسمی و چپ نمایان بود، نشانه‌ای از مواجهه‌ی کلان‌تر و وسیع‌تری بود که در کلیت ابعاد سیاسی و ایدئولوژیکی در بستر اجتماع جریان داشت؛ بنابراین، به چالش کشیدن روایت رسمی حکومت پهلوی درباره جنبش مزدک، نزاعی پویاتر را نشان می‌داد که بیش از هر چیز ناشی از تلاقی جریان‌های فکری و گرایش‌های مبارزاتی آن‌ها بر علیه ایدئولوژی رسمی به‌منظور ایجاد تغییرات اجتماعی در ایران بود.

پیشینه پژوهش

در سال‌های اخیر پژوهش‌های نسبتاً متعددی درباره جنبش مزدک انجام شده است. این پژوهش‌ها از زوایای متنوعی به این پدیده پرداخته‌اند و هر یک کوشیده‌اند به پرسش یا پرسش‌هایی درباره‌ی این جنبش و پویایی صحبت از آن در دوران معاصر پاسخ بدهند با وجود این، پژوهشی که تمرکزش بر بازخوانی این جنبش در تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی بوده باشد تا پیش از این انجام نشده است. کتاب جریان‌های اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی (فصیحی: ۱۳۷۲) از جمله پژوهش‌هایی است که در مورد جریان‌های متعدد تاریخ‌نگاری مانند جریان ناسیونالیستی، جریان آکادمیک و جریان مارکسیستی پرداخته است. مقاله پردازش شخصیت‌های مزدک و انوشیروان در نگارش‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی (باغدار دلگشا و ایمان‌پور: ۱۳۹۵) یکی از تحقیقاتی است که با تکیه بر برخی متون دوره قاجار و نگاه آن‌ها به شخصیت مزدک و انوشیروان انجام شده است. اهمیت این پژوهش در این است که نگارندگان در آن نشان داده‌اند که چگونه در دوره قاجار برای نخستین بار تلاش شد تا خوانشی مدرن‌تر و نمادین‌تر و انتقادی‌تر از این شخصیت‌ها به دست داده شود. آسیب‌شناسی مطالعات مزدک (صفرزایی: ۱۳۹۸) عنوان مقاله‌ای است که نگارنده در آن تلاش کرده است تا با نگاهی از بالا، پژوهش‌ها و مطالعاتی که حول محور مزدک انجام شده‌اند را از منظری انتقادی معرفی و نقد کند. در این پژوهش طیف قابل توجهی از کتاب‌ها و مقالاتی که درباره جنبش مزدک به رشته تحریر درآمده‌اند، مورد بررسی قرار گرفته و نقد شده‌اند؛ اگرچه نگارنده از منظری تاریخی به خود جنبش مزدک نپرداخته اما پژوهش‌های انجام گرفته درباره آن را بررسی کرده است. مقاله‌ی راهنمای سرکوب: تحلیل داستان مزدک در سیاست‌نامه بر مبنای نقد تاریخی نو (تسلیمی و دیگران: ۱۴۰۲) در زمره تازه‌ترین پژوهش‌هایی است که نگارندگان در آن با محوریت جنبش مزدک تلاش کرده‌اند تا با کاربست نظریه نقد تاریخی نو بر روی متن سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک طوسی، تأثیر اقتدارگرایی

انوشیروان در برخورد با مزدکی که بر شکل‌گیری الگوی اصلی سرکوب بدعت در ایران را بررسی کرده‌اند.

جریان‌های تاریخ‌نگاری عصر پهلوی

۱. تاریخ‌نگاری رسمی

جامعه ایران بعد از انقلاب مشروطیت به دلیل بی‌ثباتی‌های سیاسی و مداخلات قدرت‌های خارجی دچار بی‌نظمی و ناامنی گردیده بود در چنین شرایطی حکومت پهلوی اول در پی تحقق اهدافی مانند انسجام‌بخشی و وحدت‌آفرینی در جامعه ایران بود. بعد از آن حکومت پهلوی دوم در راستای ایجاد دولتی مقتدر با محوریت شاهنشاه و تحکیم وحدت ملی با توسل به سیاست‌های باستان‌گرایی سعی در اجرای سیاست‌ها و برنامه‌های فرهنگی خویش داشت. آن‌گونه که اسمیت بر نقش اساسی ناسیونالیسم فرهنگی در قالب جنبشی ایدئولوژیک در ایجاد وحدت ملی و هویت اجتماعی تأکید دارد (اسمیت، ۱۳۸۳: ۴۱؛ همو، ۱۳۹۱: ۸۰-۸۱) این ایدئولوژی نیز اساس مشروعیت بخش و چارچوب مفهوم بخش نظام سیاسی مذکور بود که در فضای گفتمانی آن عصر موجودیت حکومت مذکور را توجیه و مشروع می‌نمود (آصف، ۱۳۸۴: ۶۸) جریان تاریخ‌نویسی این دوره نیز کاملاً تحت تأثیر این ایدئولوژی قرار می‌گرفت بطوریکه هژمونی قرائت رسمی حکومت پهلوی از تاریخ ایران باستان، گفتمان فرهنگی - تاریخ‌نگارانه‌ی این دوره را تحت سیطره‌ی خود داشت.

علاوه بر این در این دوره، ایده‌ی جشن‌های شاهنشاهی، باهدف گرامیداشت تاریخ طولانی مدت پادشاهی در ایران، در حال شکل‌گیری بود و نهادشانی به کانونی‌ترین مفهومی تبدیل می‌شد که می‌توانست نشانگر تداوم و استمرار فرهنگ ایرانی از دوران باستان به دوره معاصر قلمداد شود و حکومت پهلوی را به تاریخ باستانی ایران پیوند دهد. سعی بر این بود تا با بازخوانی همه‌جانبه‌ی تاریخ ایران با محوریت تاریخ باستانی آن، پیوندی مشروعیت بخش و تداوم‌گرایانه، میان تاریخ باستانی ایران و حکومت پهلوی برقرار شود و تأسیس این

دولت، به نوعی، تداوم همه‌جانبه‌ی تاریخ باستانی ایران قلمداد شود. (نک: نفیسی، ۱۳۷۲: ۵-۱۵ و ۳؛ فلسفی، ۱۳۱۸: ۴-۲) بر این اساس، در این روایت رسمی، تاریخ باستانی ایران دورانی پرشکوه، تفاخر آمیز، شایسته‌ی یادآوری و به دلیل خصلت‌های اقتدارگرایانه، دارای شکوه و عظمت بود که می‌بایست به مثابه الگویی درخشان، مدام بازخوانی شود و پیوستگی حکومت پهلوی با آن دوره، با تأکید بر مفاهیمی همچون شاهنشاه و غیره، به صورت مستمر، مورد تأکید قرار بگیرد. (الولساتن، ۱۳۳۷: ۴۳۷).

۲. تاریخ‌نگاری مارکسیستی (چپ)

بعد از سقوط حکومت رضاشاه در سال ۱۳۲۰ ش زمینه برای ظهور یک حزب کمونیستی با عنوان حزب توده در عرصه سیاسی کشور فراهم گشت. حزب مذکور به عنوان یک گروه سیاسی مارکسیست-لنینیست تحت تأثیر فضای فکری خویش، بینش جدیدی را بر فضای تاریخ‌نگاری ایران حاکم نمود. آنان تحت تأثیر مکتب تاریخ‌نگاری روسی قرار داشتند و توجه کاملی به ریشه‌ها و زمینه‌های اقتصادی تحولات تاریخی می‌نمودند و با تدقیق در زمینه‌های اعتقادی و فکری رخدادهای تاریخی ایران، بسیاری از نکات مربوط به تاریخ سیاسی-اجتماعی ایران را روشن می‌نمودند. (عنایت، ۱۳۵۱: ۵-۸)

اما انتقادی جدی بر این نوع بررسی تاریخ ایران بر اساس معیارها و ملاک‌های مادیت جدلی (ماتریالیسم دیالکتیک) همراه است، نبودن آزادی جهت بحث و مناقشه و ماهیت جزمی و رسمی مارکسیسم است. یکی از اصول اساسی مارکسیسم روسی این باور بوده است که همه جوامع بشری قطع نظر از تمایزات فرهنگی از آغاز تاریخ تاکنون مراحل پنج‌گانه یکسانی را پیموده‌اند و خصوصیات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همه ملت‌ها در هر یک از این مراحل نیز یکسان بوده است. (عنایت، ۱۳۵۱: ۵-۸) می‌توان استنباط نمود که وابستگی ایدئولوژیک حزب توده به شوروی، باعث گردید که قضاوت‌های تاریخی تاریخ‌نگاران این حزب را نه برخاسته از سوءنیت و یا بدخواهی بلکه حکم و قضاوتی قلمداد نماییم که ایدئولوژی تاریخ‌نگار بر ذهن مورخ می‌راند، زیرا ایدئولوژی ساختار هم‌بسته و در خود

هماهنگ، اندیشه ایست که پاسخ هر پرسشی را از پیش می‌داند و یا می‌تواند در منظومه هماهنگ خویش بیابد (مسکوب، ۱۳۷۵: ۵۹۴) و البته این دیدگاه حکایت از فقر فکری صاحبان قلم حزبی دارد که با تأثیرپذیری از ایدئولوژی چپ به برداشت‌ها و تحلیل‌های سطحی و کلی‌گویی بسنده می‌کردند در این نوع تاریخ‌نگاری واقعیت قربانی مصلحت‌گرایی ایدئولوژیک می‌شود و تاریخ آشکارا تحریف می‌شود و ذهن نویسنده حزبی که در بند سنت مورخان چپ است با قالب‌ها و قوانین تغییرناپذیر و آماده کمونیستی مارکسیستی به تحلیل و ارزیابی رویدادها و نیروهای مؤثر در آن می‌پردازد (ترابی فارسانی، ۱۳۸۸: ۱۰).

مزدک در تاریخ‌نگاری رسمی و تاریخ‌نگاری چپ

خوانش رسمی مورخان نزدیک به گفتمان ایدئولوژیک دوری پهلوی از جنبش مزدکی، خوانشی در خدمت ابعاد مشروعیت بخش گفتمان رسمی بود. یعنی در واقع جنبش مزدک، شورشی بود بر علیه نظم مستقر که تحت تأثیر اقتدار یک شاه مقتدر سرکوب شده و بی‌نظمی برآمده از این جنبش در سطح سیاست و اجتماع دوره ساسانی، در نتیجه برخورد سهمگین شاه با آن قلع و قمع شده بود. این خوانش اما در نقطه مقابل روایت و خوانشی بود که گروه دیگری از مورخان و محققان با گرایش‌های چپ مارکسیستی از جنبش مزدک به دست می‌دادند. برای این گروه، داستان به کلی متمایز بود و بجای شاه که قهرمان روایت در خوانش رسمی بود، این مزدک بود که قهرمان شورشگری بود که نظم طبقاتی مستقر را با ارائه تفسیرها و نگاه‌های متمایز به انسان و اقتصاد و مالکیت و سیاست و غیره به چالش کشیده بود.

درواقع در میان تمام جنبش‌ها، قیام‌ها، تحولات اجتماعی و تغییرات تاریخی در تاریخ ایران تا پیش از دوران معاصر، هیچ‌کدام به اندازه جنبش مزدک، توان تحلیلی و تمرکز تحقیقاتی محققان و مورخان چپ دوره پهلوی را به خود مشغول نساخته بود. از دید این محققان ایرانی و غیر ایرانی که با نگرشی مارکسیستی به روایت و بازخوانی تاریخ ایران می‌پرداختند، در میان تحولات اجتماعی و سیاسی ایران قبل و بعد از اسلام، هیچ پدیده‌ای

به اندازه جنبش مزدک نمی توانست الگویی تمام عیار از جنبش های اجتماعی طبقاتی را نشان دهد که در جای خود تأییدی در جهت تثبیت چارچوب های نظری و تئوریک مارکسیستی و خوانش های تاریخی آن ها به شمار می رفت. اهمیت این خوانش و نسبت آن با خوانش رسمی از جنبش مزدک به نوعی تلاقی و تصادم دو خوانش ایدئولوژیک و بسیار متمایز نسبت به هم از پدیده اجتماعی جنبش مزدک را نمایان می ساخت. (برای نمونه نک: طبری، ۱۳۴۷: ۲۰۴-۲۱۴؛ پیگولوسکایا و دیگران، ۱۳۴۲: ۵۱-۳۳) برای انبوه مورخانی که بر اساس چارچوب های تئوریک مارکسیستی واقعه مزدک را تحلیل می کردند، این جنبش ماهیتی طبقاتی داشت که تحت تأثیر مناسبات فئودالی حاکم بر جامعه ایران عصر ساسانی متأخر شکل گرفته بود. بنابراین، ماهیت شعارها و پیام ها و نقدهای مزدک به مناسبات اجتماعی دوره ساسانی، آشکارا نشان می داد که وی قهرمانی ضد فئودالی و قائل به اندیشه های اشتراکی در زمینه مالکیت بود. نک: خسروی، ۱۳۵۹: ۱۴-۳) از دید این طیف از مورخان، انباشت سرمایه در نظام فئودالی مبتنی بر مرکزیت نهاد شاهی، «سخت گیری بر روستائیان به عنوان نیروی تولید غیرشهری» فزونی می گرفت و از آنجا که منبع خراج، اصلی ترین پشتوانه مالی دربار و نهاد قدرت قلمداد می شد، بنابراین، ظرفیت های اعتراضی فزاینده ای که این ساخت اجتماعی در اختیار نیروهای اجتماعی قرار می داد حائز اهمیت بود. (خسروی، ۱۳۵۹: ۱۹-۱۸)

در بین نویسندگان چپ می توان به پرویز شهریاری اشاره نمود. وی مزدک را شخصیتی معرفی می کرد که «تمام عمر خویش را صرف مبارزه طبقاتی نمود» و او را در زمره قهرمانانی معرفی می کرد که «جزو پیشروان طبقاتی بود که منافع اجتماعی خود را به خوبی درک کرد و به رنجش ها و کارشکنی ها واقعی نهاد و به پیکار خویش ادامه داد.» (شهریاری، ۱۳۲۷: مقدمه) شهریاری که در آغاز کتاب مزدک و مزدکیان، آن را «سرگذشت مبارزات، کوشش ها، سرسختی ها و ناکامی های عده ای از رنج دیده ترین افراد این کشور» می دانست، آن را به «توده ملت و منافع ملت» تقدیم می کرد و بدین وسیله مزدک را قهرمانی توده ای و جنبش وی را دارای ارزشمندترین پیام های طبقاتی و مبارزاتی می دانست. (شهریاری، ۱۳۲۷: مقدمه) در

این روایت، تمام اقداماتی که انوشیروان در جهت سرکوب جنبش مزدک و بازگرداندن نظم از دست رفته پیشین با اقتدار انجام داده بود و همین یکی از برجسته‌ترین رویکردهای شاهانه انوشیروان در روایت رسمی دوره پهلوی به شمار می‌آمد، به ضد ارزشی بسیار ظالمانه تبدیل می‌شد. نویسندگان چپ تمام مؤلفه‌هایی همچون اقتدار شاهانه، تمرکزگرایی شاهی، سرکوب بدعت و کثروی، برقراری نظم و مفاهیمی از این دست را که نویسندگان نزدیک به گفتمان رسمی در روایتشان از انوشیروان و مواجهه‌اش با جنبش مزدک آن را برجسته می‌کردند و به گونه‌ای حماسی روایتش می‌کردند را به چالش می‌کشیدند. برای نویسندگان چپ تمامی ابعاد این ساخت سیاسی و اجتماعی خادم وضعیت فتودالی و طبقاتی تثبیت شده‌ای بود که از دل آن جز رنج مضاعف به طبقات پایین و تثبیت وضع فتودال‌ها و غیره چیزی بیرون نمی‌آمد. «در این دوره، همواره طبقات پایین اجتماع را به آمدن روزهای بهتر فریب می‌دادند و آن‌ها را به واسطه پخش افکار بخصوص و یا به وسیله شکنجه، وادار به خاموش شدن می‌کردند به طوری که کوچک‌ترین صدای نارضایتی را با زندان و بریدن اعضای بدن و زندان و فراموش خانه جواب می‌دادند.» (شهریاری، ۱۳۲۷: ۱۹)

برخی دیگر از این محققان همچون رحیم رئیس نیا، «زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی» را مهم‌ترین عوامل دخیل در برپایی شورش مزدک عنوان می‌کردند و این جنبش را در زمینه‌ای از مبارزات طبقاتی بین فراستان و فرودستان تحلیل می‌کردند. «می‌توان گفت که تغییرات اجتماعی و اقتصادی که در این مدت در قلمرو ساسانی رخ داده بود زمینه‌ساز نهضتی شد که مزدک پرچم‌دار آن بود. در این فاصله بارونق گرفتن حرف و پیشه‌ها، شهرها و وسعت پیدا کردند و شرایط برای تقابل طبقات فرودست با فرادست مهیا شد. مزدک خواست‌های اجتماعی و اقتصادی طبقات محروم را با صراحت بیشتری مطرح ساخت دستگاه دولت را پاسدار ابقای شر و مظاهر اصلی آن یعنی نابرابری اجتماعی دانست.» (رئیس نیا، ۱۳۵۸: ۴)

به قول رئیس نیا، مزدک در جریان حرکت توده‌ها دریافت که «برای تحقق خواست‌های انسانی چاره‌ای جز مبارزه قهرآمیز وجود ندارد. املاک و اموال و حرم‌سراهای توانگران

معروض حمله و مصادره گردید و سنت‌های حافظ استعمار و ستمگری درهم شکست «(رئیس نیا، ۱۳۵۸: ۵) این نویسنده، کمونیسم مزدکی را فصلی از تاریخ تکامل اندیشه کمونیستی بشر دانسته که با اندیشه معاصر کمونیستی پیوند باطنی دارد. (رئیس نیا، ۱۳۵۸: ۱۲)

وی نحوه بازنمایی شخصیت و عقاید مزدک توسط مورخان ادوار مختلف را این‌گونه تحلیل می‌کند: «مزدک عقایدی برخلاف عقاید رسمی زمان خود داشت و در راهی قدم برداشت که با مصالح طبقات حاکمه آن زمان مخالف بوده است. جای تعجب نیست که سراسر مورخانی که نان‌خور طبقات حاکمه بودند در مقام انکار عقاید مزدک و مسخ چهره حقیقی او برآمده، عجب نیست که عقاید مزدک را در همه‌جا در میان غشایی از تهمت و افترا و ناسزا پوشیده ببینیم. این نسبت‌ها خاص مزدک نبود، بلکه هر کس از ستمکاران روگردان شد، مثنی لجن به سر و روی او پرتاب کردند.» در ادامه وی خوانش مورخان مارکسیستی روسی را در تقابل با خوانش مورخان و نویسندگان ایرانی همسوی با حکومت هر عصر و زمانه، قرار می‌دهد و می‌نویسد: «مورخان روسی توانسته‌اند پرده دروغ و تهمتی را که ایدئولوگ‌های خاورزمین بر آیین مزدک کشیده بودند، کنار بزنند و ماهیت واقعی این جنبش را نشان دهند.» (رئیس نیا، ۱۳۵۸: ۱۲-۱۳)

رئیس نیا به استناد نوشته انگلس در مقدمه‌ی که در سال ۱۸۹۳ م به چاپ رسانده، عدم تحقق اهداف مزدک را تعلیل و زمان تحقق آن اهداف را توسط طبقه پرولتاریا به زمانه خویش موکول می‌کند: «نه تکامل اقتصادی فرانسه و نه سطح تفکر توده‌های کارگران آن کشور، به آن پایه نرسیده بود که تجدید نظام اجتماعی را میسر و ممکن سازد، پس نهضت مزدکی هم در شرایط آن روز جامعه ساسانی فنودالی، نیروها و کیفیات لازم را برای تحقق ایده مساوات مطلق، نداشته و دیدیم که مثل جنین نارسیده‌ای گذشته از آن‌که نتوانست حمل گردد، مادر خود را نیز کشت... تاریخ وظیفه به منزل رساندن این بار را بر عهده طبقه پرولتر نهاده که در

پرتو تئوری انقلابی خود، توان و قابلیت انجام این مهم را داراست. درستی این ادعا را عمل عینی در دوران معاصر ثابت کرده و می‌کند.» (رئیس‌نیا، ۱۳۵۸: ۲۰-۲۱)

رئیس‌نیا به نقل از احمد قاسمی، از اعضای برجسته رهبری حزب توده، عدالت نوشیروانی را به چالش می‌کشد و می‌نویسد: «اصلاحات خسرو انوشیروان به توده مردم که آن‌همه برای تغییر اوضاع، خون داده بودند، چیزی نداد و جز آنکه رشته‌های آن‌ها را پنبه کند و اوضاع را با اعمال تغییراتی در جهت منافع هیت حاکمه به سیاق پیشین بازگرداند. عدالت نوشیروانی اگر وجود داشت در حقیقت مقتضای نهضت مزدکی بود و اگر نهضت مزدکی در نمی‌گرفت، عدالت انوشیروانی نیز وجود نداشت.» (رئیس‌نیا، ۱۳۵۸: ۲۱)

محمد مهدی علی‌نیا نیز در کتاب زمینه اجتماعی قیام مزدکیان اشاره دارد که نهضت مزدکیان یک جنگ طبقاتی و مبارزه خلقی علیه دستگاه فئودالیزم ساسانی و ارزش‌های طبقاتی آن بوده است. وی استقبال توده قابل ملاحظه مردم از این نهضت را در مخالفت بانیان نهضت با نابرابری‌های اجتماعی و رفع تبعیضات همه‌جانبه می‌داند «... که به طور تقریب در حدود صد هزار نفر از آن‌ها را انوشیروان قتل عام می‌نماید.» (علی‌نیا، ۱۳۵۲: ۵۶)

احسان طبری یکی دیگر از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان مارکسیسم - لنینیسم در تاریخ معاصر ایران و عضو کمیته مرکزی حزب توده بوده است. وی در تحلیل خود از تاریخ ایران عصر ساسانی با نقد ساختار شاهنشاهی و تأکید بر فساد آمیز بودن پیوند دین و دولت، این دوره را دوره‌ی «استبداد شاهی»، «فزونی گرفتن مالیات‌ها به دلیل اشتباه‌های سیری‌ناپذیر خزانه‌ی شاهی»، «سیطره‌ی خشن آتشکده»، «رقابت آتشکده و تخت»، «تداوم جنگ‌ها با همسایگان شرق و غرب»، «قحطی و هرج و مرج» و «همراه با قیام‌ها و شورش‌های مهم» ارزیابی می‌کند. (طبری، ۱۳۴۷: ۲۹)

این خوانش البته در تقابل مستقیم با روایت رسمی حکومت پهلوی قرار داشت که تلاش می‌کرد تا دوران ساسانی را دوره‌ای درخشان و پرشکوه جلوه دهد و انحطاط و سقوط آن توسط اعراب را مهم‌ترین تراژدی تاریخ ایران روایت کند. طبری، با بیان مؤلفه‌هایی همچون جنگ،

مخارج زندگی سراپا تجمل اشرافیت مغرور و فاسد و فشار این هزینه‌ها بر گرده‌ی روستائیان و شهرنشینان را خصلت‌های بارز این دوره می‌داند. (طبری، ۱۳۴۷: ۳۰)

وی در کتاب دوجلدی جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران، فصلی را با عنوان مزدک بامدادان به معرفی مزدک و قیام او اختصاص داده است. او می‌نویسد: «برخی از نویسندگان معاصر ما (در تاریخ‌نگاری رسمی) که تصویری سطحی از سیر تاریخ دارند توصیفات طلایی از جامعه ایرانی قبل از اسلام ارائه می‌دهند ولی حقیقت نه چنان است. جامعه زمان ساسانی یک جامعه محافظه‌کار اشرافی مبتنی بر نظامات و مقررات جابرانه بود... در اثر همه عوامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، استیصال مردم به حدی رسیده بود که تحمل‌ناپذیر بود. بدین‌سان در آستانه جنبش مزدکی در ایران شرایط عینی برای انفجار ازهرجهت فراهم بود.» (طبری، ۱۳۴۷: ۲۰۴-۲۰۷)

طبری مزدک را به‌عنوان یک مبارز تمام‌عیار و قیام‌وی را به‌مثابه الگویی برای مبارزان زمان حال خویش در نظر می‌گیرد و می‌نویسد: «جنبش مزدکی از این جهت که برای نخستین بار شعار مساوات‌طلبی و خواست اصلاحات عمقی در سیستم تملک اموال را به پرچم یک شورش وسیع اجتماعی در یک امپراتوری پهناور مبدل ساخت، مقام کاملاً ویژه و ممتازی در تاریخ بشری دارد. مزدک موفق شد با شراره سخنان عادلانه خود جامعه‌ای را به شور آورد و حتی زورمندان جامعه را تحت سیطره و نفوذ بکشد. بدون تردید یکی از چهره‌های فروغناک تاریخ است و می‌تواند یکی از سرمشق‌های الهام‌بخش مبارزان عهد ما قرار گیرد. آینده بیش از گذشته بزرگواری وی و اندیشه‌هایش را ثابت خواهد کرد.» (طبری، ۱۳۴۷: ۲۱۶-۲۱۷)

او مزدک را مردی روحانی اندرزگو می‌داند که موفق شد در دوران مصائب عظیم اجتماعی و ناخرسندی عمیق مردم به اتکا صفات عالی انقلابی و فصاحت لسان و قدرت فکر و منطق خویش، تعالیم خویش را در مغزها رسوخ دهد و سرمنشأ تکان و جنبشی شگرف شود. تعالیم او نشانگر روح سلیم و مهربان و روشن این مرد بوده است. «وقتی دشنام‌های زشتی را که از زمان خسرو انوشیروان به بعد علیه مزدک ثبت شده است اگر با آموزش‌ها و تعالیم مزدک

مقایسه شود، آنگاه بهتر به تیرگی درونی بهره‌کشان و ستمگران خون‌خوار پی برده می‌شود. (طبری، ۱۳۴۷: ۲۱۳-۲۰۷)

پیگولوسکایا، تاریخ‌پژوه روسی، به‌عنوان کسی که وارث دیدگاه و نظام فکری غالب محققان مارکسیستی-روسی بوده است، در برخی آثار خود به موضوعاتی چون تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، نهضت مزدکیان و سازمان‌های اقتصادی، بازرگانی و تولیدی ایران در دوره ساسانی و مناسبات فئودالی و چگونگی ظهور آن پرداخته است. وی مزدک بامدادان را به‌عنوان مبلغ "مردم ستمدیده و رنج‌کشیده ایران" معرفی می‌کند و اشاره دارد که همه متفق القولند که فقیرترین قشرها و مردم گرسنه و رنج‌کشیده‌ای که خواستار بهبود وضع زندگی خویش بودند طریق پیروی از مزدک را در پیش گرفتند. تبلیغ اصل برابری که مورد حمایت و پشتیبانی مردم قرار گرفت، حاصل وضع زندگی دشوار و بی‌رنگ و جلای مردم بود. (پیگولوسکایا، ۱۳۸۷: ۲۵۷ و ۴۱۰) پیروان مزدک فقیران و بی‌چیزان بودند که در واقع نیروی عمده جنبش را تشکیل می‌دادند از این رو نهضت مزدک سخت مورد نفرت ثروتمندان و بزرگان بود (پیگولوسکایا، ۱۳۸۷: ۳۹۳) پیگولوسکایا مخالفت شدیدی که در روایات موجود پیرامون مزدک و جنبش مزدکیان وجود دارد نشانگر نفرت و هراس طبقه حاکم می‌داند. (پیگولوسکایا، ۱۳۸۷: ۳۹۸)

این مورخ و نویسنده روسی، خسرو انوشیروان را به‌عنوان سرسخت‌ترین دشمن مزدکیان می‌داند و انهدام خونین مزدکیان و کشتار سران نهضت مذکور را همه به ابتکار او می‌داند. پیگولوسکایا بر این باور است که در اثر اصلاحات خسرو انوشیروان، طبقه ملاک زمین‌دار مرکز اتکا دولت و حکومت ساسانیان شدند و مواقف خود را استحکام بخشیدند و به طبقه اصلی حاکم بدل گشتند و نتیجه این تغییرات در نظام اجتماعی، استعمار تولیدکنندگان و زحمت‌کشان مستقیماً از سوی این گروه بود. در کل همه تدابیر انوشیروان به سود اشراف و بزرگان بود (پیگولوسکایا، ۱۳۸۷: ۴۵۶-۴۵۷ و ۴۳۶)

علی مهدی نقوی در کتاب بررسی تاریخی و مادی در عقاید مزدک، نقدی بر نظر مورخان پیرامون مبحث اشتراک زن در تعالیم مزدک دارد. وی می نویسد: «مورخینی که به اشتراک زن اشاره می کنند، کمتر سخن از اشتراک حاکمیت می کنند در صورتی که اصل سخن مزدک و جوهر انقلاب در اشتراک مالکیت بوده است و شاید همین جنبه بشردوستی مزدک است که اقبال لاهوری او را پیغمبر مردم‌گرای ایران باستان نامیده است» (نقوی، ۱۳۵۲: ۱۵) وی استفاده مساوی از زن و خواسته را مفهوم واقعی شعار مزدک می داند که مورد بدفهمی مورخان گشته است. وی به استناد نوشته شیخ محمد خیابانی «مزدک را مایه مباحات نه تنها مردم ایران بلکه تمامی مردم جهان می داند که برای اولین بار در دنیا چنین اندیشه‌ای را مطرح نمود.» (نقوی، ۱۳۵۲: ۱۶)

نقوی رواج نهضت مزدکی را معلول پشتیبانی و حمایت تولیدکنندگان می داند و می نویسد: «این نهضت در مراحل اول فنودالیت در ایران به این سبب پدید آمد که فشار به تولیدکنندگان افزایش یافته بود و صاحبان اراضی می کوشیدند جماعت‌های روستایی را تابع خویش سازند و مرتباً از آن‌ها بهره‌کشی کنند. بنابراین دسته‌جات گوناگون روستائیان در نهضت مزدکی شرکت جستند. (نقوی، ۱۳۵۲: ۲۷) این نویسنده علت اصلی دشمنی خسرو انوشیروان با مزدک و مزدکیان را در عدم درک صحیح وی از تعالیم مزدک دانسته در عین حالی که وی به دلیل جوانی و ناپختگی با توطئه و نیرنگ روحانیون و اشراف اقدام به کشتار فجیع مزدکیان نمود. (نقوی، ۱۳۵۲: ۱۹)

ابعاد بازنمایی جنبش مزدک در تاریخ‌نگاری رسمی

اما در آنچه که به خوانش رسمی حکومت پهلوی مربوط می شد، تلاش بر این بود تا با بازخوانی همه‌جانبه تاریخ ایران باستان با محوریت تاریخ ساسانی، پیوندی مشروعیت بخش و تداوم‌گرایانه، میان تاریخ عصر ساسانی و حکومت پهلوی برقرار شود و تأسیس این دولت، به نوعی، تداوم همه‌جانبه‌ی تاریخ باستانی ایران قلمداد شود. (نک: نفیسی، ۱۳۷۲: ۵-۱۵؛

شمیم، ۱۳۱۸: ۵ و ۳؛ فلسفی، ۱۳۱۸: ۴-۲) بر این اساس، در این روایت رسمی، تاریخ عصر ساسانی دورانی پرشکوه، تفاخر آمیز، شایسته‌ی یادآوری به دلیل خصلت‌های اقتدارگرایانه و دارای عظمت بود که می‌بایست به مثابه الگویی درخشان، مدام بازخوانی شود و پیوستگی حکومت پهلوی با آن دوره، با تأکید بر مفاهیمی همچون شاهنشاه و غیره، به صورت مستمر، مورد تأکید قرار بگیرد. (الولساتن، ۱۳۳۷: ۴۳۷)

در روایت و نحوه خوانش جریان تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی، درست برخلاف نگرش مورخان چپ، نزد مورخان رسمی این دوره، مزدک نه تنها قهرمان این داستان و کانونی‌ترین عنصر اجتماعی شورشگر بر علیه نظم مستقر نبود، بلکه اتفاقاً شورشگری برانداز بود که می‌کوشید تا نهاد شاهی را با ارائه تفاسیر و خوانش‌های بدعت‌آلود تضعیف کند و نظم جایگزینی ارائه بدهد که بر اساس آن هم ایده‌های اشتراکی، جا را برای هرگونه تمرکز قدرت تنگ خواهد کرد. در اینجا در واقع مزدک متهمی بود که به حق، توسط شاه و اقتدار شاهانه‌ی او سرکوب شد و این سرکوب فرصت مغتنمی در اختیار انوشیروان گذاشت تا مجدداً نظم پیشین را مستقر کند و دست به انجام اصلاحاتی زیربنایی بزند. در واقع در اینجا شاه و اقتدار نهادینه‌شده‌ی وی بود که قهرمان داستان بود و در کانون روایت می‌نشست. متون رسمی این دوره اعم از متونی که برای تدریس در مدارس نوشته می‌شدند یا متونی که توسط نخبگان فرهنگی و نویسندگان و محققان به رشته تحریر درمی‌آمدند، در چند مؤلفه اشتراک داشتند:

- (۱) ستایش بی‌پایان از انوشیروان و تفاخر حماسه‌گونه به شیوه و الگوی اقتدارگرایانه‌ی او؛
- (۲) محکوم کردن جنبش مزدک با عباراتی همچون برانداز، بخی و شورشگر؛ (۳) تأکید بر نقش پادشاه در ایجاد مجدد تمرکزگرایی حول محور شاه.

تمامی این مؤلفه‌ها در جای خود، دلالت‌های معنایی ویژه‌ای داشتند و در سنخیت با گفتمان رسمی دوره پهلوی، تداعی‌گر نقش رضاشاه و تأثیر وی بر تمرکزگرایی در ایران و همچنین تثبیت اقتدار دولت مرکزی قرار می‌گرفتند. بنابراین برخلاف خوانش چپ‌های

مارکسیست، در اینجا مورخان رسمی تلاش می‌کردند تا در مقابل جنبش مزدکی، بر اهمیت جایگاه نهاد شاهی و نقش وی در وحدت سرزمینی و سرکوب بدعت‌ها تأکید کنند.

۱. انوشیروان ستایی در متون رسمی

روایت رسمی تاریخ‌نگاری دوره پهلوی درباره جنبش مزدک و مزدکی‌گری در دوره ساسانی، بدون زمینه‌ها و خوانش‌های حماسی و پرشوری که از انوشیروان ساسانی به دست داده شده است، بی‌معناست. انوشیروان با اختلاف، محبوب‌ترین شاه ایرانی در متون رسمی دوره پهلوی است به نحوی که حجم بسیار وسیعی از ستایش‌ها، پند و اندرزهای سیاسی، اخلاقی، توصیه‌های شخصی و حکمت‌های عملی از زبان وی در دل متون رسمی جای داده شده است. این در واقع میل به برساختن روایتی رسمی و ایدئولوژیک از یک الگوی پادشاهی است که انوشیروان نمود و نمونه‌ی راستین آن به شمار می‌رود. فارغ از نوع تاریخ‌نگاری شکل‌گرفته حول محور نام خسرو انوشیروان در متون رسمی دوره پهلوی، دو مسئله به صورت مستقیم بر این خوانش‌ها تأثیر می‌گذاشت. نخست روی کار آمدن رضاشاه و تکیه‌ی فزاینده‌ی وی و نخبگان حامی او بر سنت‌های پیشینی مبتنی بر مناسبات شاهی و دوم، تأکید بر اهمیت نقش رضاشاه در احیای نهاد شاهی و متمرکز ساختن مجدد ایران. بنابراین، هم بازخوانی متناوب رویدادهای مربوط به خسرو انوشیروان و هم قیام مزدک در متون رسمی این دوره، فارغ از این دلالت‌های ایدئولوژیکی و مشروعیت بخش نبود.

به‌عنوان نمونه‌ای از این دست روایت‌ها، می‌توان متون درسی ابتدایی دوره پهلوی اول را نام برد. در این متون که به زبانی ساده تلاش می‌شد تا کودکان را با برخی از لایه‌های تاریخ باستانی ایران با محوریت کنشگری شاهانه آشنا کند، انوشیروان جایگاهی حماسی و اسطوره‌ای دارد. در این متون می‌توان انبوهی از داستان‌ها، قصه‌ها و حکایت‌ها و روایت‌ها را مشاهده کرد که از دل متون ادبی و تاریخی کلاسیک بیرون کشیده شده‌اند که انوشیروان و شخصیت افسانه‌ای وی، کانون این روایت‌ها محسوب می‌شود. «آورده‌اند که در عهد انوشیروان، ظالمی، ضعیفی را طپانچه‌ای بزد. انوشیروان دستور داد تا وی را به سیاست‌گاه بردند و گردنش

زدند. یکی از ندیمان انوشیروان را گفت تعجب دارم از ملک که ظالمی را بدین قدر، گردن بزد. انوشیروان در پاسخ گفت: غلط کردی بلکه من آدم نکشتم و سگ و گرگ را بی جان کردم و مار و کژدم را هلاک گردانیدم.» (قریب گرکانی، ۱۳۴۲ق: ۱۵۱) بر ساختِ چهره‌ی اسطوره-ای انوشیروان به مثابه شاهی که حتی از کوچک‌ترین ظلم‌ها هم چشم‌پوشی نخواهد کرد و آن را با بدترین عقوبت‌ها سزا خواهد داد، در واقع تأیید و تأکیدی بر اسطوره عدالت‌گستری او بود. در جاهای دیگری از همین کتاب، انوشیروان در کانون حدود بیست حکایت و داستان با مضمون عدالت‌گستری، الگوی اخلاقی، شاه آرمانی و حکمت و فرزاندگی قرار گرفته است. (نک: قریب گرکانی، ۱۳۴۲ق: ۱۴۱؛ ۱۲۱؛ ۷۱) در یکی دیگر از این متون درسی در همین زمینه آمده بود «گویند شهریارِ عادل، انوشیروان، از غایت رعیت‌پروری و دادگستری می‌خواست که خویشان از جزئیات احوال رعایا آگاه گردد و خود به فرایض دادخواه برسد. بدین مقصود فرمود تا رسنی از ابریشم بیافتند و جرس‌ها بر آن آویختند و در ساحت سرای بیستند. زان پس هر مظلوم و بی‌پناه و مسکینی که به دادخواهی به دربار سلطان می‌آمد، دست در آن رسن زدی و کسری آواز آن جرس شنیدی و داد او بدادی.» (قریب گرکانی، ۱۳۰۹: ۸۰) در جای دیگری درباره انوشیروان آمده بود «ائمه‌ی تاریخ آورده‌اند که ولادت کسری انوشیروان در شهر اسفراین از مضافات نیشابور بود. چون گوشه‌ی شادروان جلالش از اوج افلاک و قبه‌ی سماک بگذشت، همت بر قمع قواعد ظلم و قلع شجره‌ی بدعت و هدم بنیان طغیان مصروف داشت و عرضه‌ی عالم و فضای آفاق را از شمول عدل و احسان روشن و مزین نمود. همت بر نشر علوم و ترویج معارف مصروف نمود و علما از هر دیار و اقطار و اکناف جهان به دربار او رهسپار شدند و مورد عطوفت و لطف قرار گرفتند.» (قریب گرکانی، ۱۳۵۰ق: ۲۵) در کنار این، بعضاً انوشیروان و وزیر او، بزرجمهر همچین الگویی از هنجارها و رفتارهای نُرْم و عُرْف بودند که می‌شد به مثابه الگویی اخلاقی و فرهنگی به او نگریست. «بوزرجمهر هر صبح که به خدمت انوشیروان می‌رسید او را می‌گفت که سحر خیر باش تا کامروا باشی. انوشیروان را این سخن سخت می‌آمد. آن را سرزنش می‌پنداشت و دل‌تنگ

می‌شد. روزی به غلامان خود فرمود تا سحری، راه را بر بزرگمهر بگیرند و جامه‌هایش درآورند. سحرگاه غلامان راه را بر بزرگمهر بستند و جامه‌هایش درآوردند. بزرگمهر به خانه بازگشت و جامه‌های دیگر پوشید. به همین دلیل دیرتر به خدمت سلطان رسید. انوشیروان پرسید موجب دیر آمدن چیست؟ گفت در راه تنی چند به من رسیدند و جامه‌هایم کردند. انوشیروان گفت هر بامداد مرا نصیحت می‌کردی که سحرخیز باش تا کامروا باشی. امروز این آفت به تو از سحرخیزی رسید. بوزرجمهر جواب داد سحرخیز کسانی بودند که پیش از من برخاستند و کامروا شدند.» (کتاب سوم ابتدایی، ۱۱:۱۳۱۶)

این مسئله در جای دیگری از کتاب‌های درسی به صورت قابل تامل‌تری نیز آمده است. در اینجا نگارندگان این کتاب‌ها، پیشینه نظامی‌گری انوشیروان پیش از به سلطنت رسیدنش را نیز مورد اشاره قرار داده‌اند که این اشاره، به‌ویژه از منظر شباهت سازی‌هایی ایدئولوژیک میان رضاشاه و پیشینه نظامی‌گری او با انوشیروان ساسانی حائز اهمیت است. «این پادشاه افسران قشون را عزیز می‌داشت و خود نیز در قشون رتبه و درجه نظامی داشت و موقع سان دادن، سان می‌داد.» (میرزا احمد، ۱۳۲۷ ق: ۶۳)

حسن پیرنیا (مشیرالدوله) یکی از مورخان عصر پهلویست. وی نیز در مورد خسرو انوشیروان نگاهی مثبت دارد. از نگاه پیرنیا، خسرو انوشیروان در راستای احیای نظم در جامعه آشوب‌زده و ایجاد تمرکز در حکومت، دو نوع اقدام را لازم دید؛ برانداختن مزدک و مزدکیان و رفع جهل که موجب پیشرفت این مذهب شده بود. این بود که با یکدست به قلع‌و‌قمع قاند و پیروان این مذهب پرداخت و با دست دیگر اصلاحاتی کرد که امنیت را برقرار و قلوب مردم را جذب نمود... این سیاست داخلی خسرو، اصول مرکزیت حکومت را تقویت و آرامش را برای ایران و رفاه را برای ایرانیان تأمین می‌نمود. از این جهت او را انوشه روان نامیدند. (پیرنیا، ۳۲۷، ۱۳۰۶) برخی محققان این دوره بر این باورند که خسرو انوشیروان به‌خوبی توانست در راستای سامان بخشی به جامعه، قدرت و نفوذ روحانیون را بکاهد و آنان را تحت سیطره خویش درآورد. (آذری، ۱۳۵۳: ۷۰)

روایتی دیگر از انوشیروان در تاریخ‌نگاری رسمی پیرامون تدبیر و ملک‌داری وی، اینکه «هر زمان انوشیروان کسی را به فرمانداری برمی‌گزید به دبیر می‌فرمود در فرمانی که برای فرمانداری او می‌نویسد، جا برای چهار سطر باز بگذارد تا خود انوشیروان در سطور خالی، بنویسد: نیکان را با مهرورزی راه بر، توده مردم را با امید درآمیخته با به بیم و فرومایگان را با بیم دادن. (امام شوشتری، ۱۳۴۶: ۲۱۵)

۲. مزدک: قواعد ظلم و شجره بدعت

در یکی از کتب درسی ابتدایی که در سال ۱۳۱۵ ش برای کلاس پنجم به رشته تحریر درآمده بود، روی کار آمدن خسرو انوشیروان در زمینه‌ای از تحولات سیاسی اجتماعی روایت می‌شد. در این روایت اهمیت بر تخت نشستن انوشیروان و همکاری وزیرش بوزرجمهر با وی از یک منظر دارای اهمیت بود و آن هم بازگرداندن نظم پیشین با غلبه بر آشفتگی و هرج‌ومرج و همچنین غلبه بر قواعد ظلم و شجره بدعت بود. در این روایت اگرچه به صورت مستقیم نامی از مزدک و جنبش او و تأثیرات اجتماعی و سببش به میان نیامده است اما دلالت‌های متنی و درونی این روایت به صورت غیرمستقیم، تلاش انوشیروان برای غلبه بر این چالش عظیم را نشان می‌دهد. درجایی از این روایت با اشاره به توانایی بوزرجمهر در به سامان کردن وضعیت پیشین آمده است «و انوشیروان بوزرجمهر حکیم را که سر جریده‌ی تمامی حکمای عصر و بیت‌الغزل وزرای دهر بود، حکم وزارت داد و در حفظ قواعد و قوانین ملک و رسم و آئین آن منصب اعتماد کلی به‌وفور دانش و صفای ذهنی او کرد. و او از وفور خرد و متانت روی به نظم آن مصالح آورد و حدس و فراستی که در آن کمال شایستگی داشت را ظاهر کرد.» (قریب، ۱۳۱۵: ۴) در این روایت انوشیروان نیز آمده بود تا با تکیه بر توانایی این وزیر، نوعی نظم از هم‌گسیخته و تحول اجتماعی عمیقی که منجر به تلاطم و آشفتگی بنیادین و ایدئولوژیک برای ساخت سیاسی و اجتماعی ساسانیان شده بود را مجدد برقرار سازد. «انوشیروان همگی همت خود بر قمع قواعد ظلم و قلع شجره بدعت و تخریب بنیان بَغی

مصروف داشت و کلی مجاهدت به کسبِ حسنات و ارتقای درجاتِ نجات مقصور گردانید.» (قریب، ۱۳۱۵: ۴)

مهم‌ترین و کلیدی‌ترین مفهوم در این روایت، مفهوم بَغی است. نگارندگان این روایت در متون درسی، با استفاده از مفهوم بَغی، بدون اینکه ذکری از نام مزدک برده باشند، انوشیروان را در ابتدای روی کار آمدنش با نوعی تحرک اجتماعی و حرکت سیاسی براندازانه، مواجه می‌دیدند. فارغ از اینکه از منظر تاریخی تهدیدهای جنبش مزدکی تا چه اندازه خصلت براندازانه داشت یا نداشت، گنجانیدن مفهوم بَغی در این روایت اهمیت معنایی ویژه‌ای داشت. مفهوم بَغی چنان‌که آورده‌اند به معنی تجاوز نمودن، گذشتن از حد اعتدال و همچنین به معنی تکبر است. (راغب اصفهانی، ۱۳۶۹: ۱۳۷) در جای دیگری درباره معنای بَغی آمده است که این واژه به معنی از حق و حقیقت روی گرداندن، عصیان و سرکشی و سلطه‌جویی، به ستمگری پرداختن و سلطه‌گر بودن است. (معلوف، ۱۳۷۸: ۱۵۰؛ جَر، ۱۳۸۰: ۴۷۴) این اشاره‌ها، آشکارا جنبش مزدک را قیامی در جهت سرنگونی و فروپاشی حکومت ساسانیان تلقی می‌کرد که سرکوب و قلع و قمع آن جز با اقتدار شاهانه انوشیروان ممکن و میسر نمی‌شد. پیرنیا، کم شدن و یا حتی زایل شدن وجاهت و اعتبار قباد در میان مردم را ناشی از گرویدن وی به مزدک می‌داند که در نهایت نجبا و روحانیون اجتماع نمودند و او را از سلطنت خلع و برادرش، جاماسپ را جانشین وی نمودند. (پیرنیا، ۱۳۰۶: ۳۲۰) نصراله فلسفی در خصوص براندازی بدعت توسط خسرو انوشیروان می‌نویسد: «خسرو مردم را از پیروی احکام جدید مزدک بازداشت و بدعت‌های ایشان برانداخت و جمعی از مردم را که پیرو آیین ایشان شده و برخلاف امر او از آن باز نمی‌گشتند، بکشت و بار دیگر آیین زردشت را رایج نمود. (فلسفی، ۱۳۱۰: ۳۸۰)

۳. سرکوب مزدک: لازمه تمرکزگرایی مجدد ایران

نزد برخی دیگر از مورخان دوره پهلوی، یکی از عاجل‌ترین و سریع‌ترین اقداماتی که لازم بود تا انوشیروان انجام دهد تا نظم سیاسی پیشین مجدداً مستقر شود و تمرکزگرایی قبلی در ایران

مجدداً مستقر شود، سرکوب جنبش مزدک بود. در این نوع خوانش، دو مؤلفه‌ی اقتدار شاهی و متمرکز بودن ساخت سیاسی و اجتماعی حول محور او و نیز تمرکزگرایی سیاسی و اعمال قدرت بر گستره جغرافیایی ایران، دو مؤلفه اصلی و اساسی به شمار می‌روند که خسرو توانست با غلبه بر جنبش مزدکی به آن‌ها دست پیدا کند. «پس از روی کار آمدن، واضح بود که تمام توجه خسرو انوشیروان به این امر متوجه شود که ایران را از حال انقلاب و هرج و مرج بیرون آورد و به حالت طبیعی برگرداند، زیرا مذهب مزدک به حدی در سراسر ایران قوت گرفته بود و طرفدار یافته بود که حتی در ارمنستان مسیحی هم نفوذ آن هویدا شده بود. جامعه آنجا تحت تأثیر این جنبش به دو گروه مزدکی و غیر مزدکی تقسیم شده بود و دو گروه، مدام با یکدیگر در حال نزاع بودند.» (پیرنیا، ۱۳۸۶: ۲۰۴) این ایده که مرکزیت روایت در آن به انوشیروان و کنشگری وی به منظور برقراری نظم ازهم‌گسیخته پیشین اختصاص می‌یافت، دلالت‌های معنایی ویژه‌ای در دوره پهلوی می‌توانست داشته باشد. به‌ویژه وقتی این نوع تمرکزگرایی پس از هرج و مرج سرسری را بتوان یکی از مهم‌ترین یا درواقع مهم‌ترین اقدام رضاشاه در ابتدای قدرت‌گیری‌اش در ایران بدانیم. بنابراین، مورخانی که تمرکزگرایی ناشی از اقتدارگرایی انوشیروان را برجسته می‌کردند، آگاهانه یا ناآگاهانه روایتی هم‌سنخ و هم‌راستا با گفتمان رسمی دوره پهلوی و تاریخنگارای قهرمانانه حول محور رضاشاه تولید می‌کردند. علاءالدین آذری در ادامه همین روایت، گرویدن قباد به مزدکیان را سبب «زایل شدن وجهت قباد نزد عامه مردم» می‌داند. (آذری، ۱۳۵۴: ۲۲) و از اینکه مزدک پیامی آورده بود که بر اساس آن «زن و اموال می‌بایست اشتراکی باشد»، آن را عامل ازهم‌گسیختگی نظم اجتماعی می‌داند. (پیرنیا، ۱۳۸۶: ۲۰۴). «خسرو برانداختن مزدک و مزدکیان و رفع جهاتی که موجب پیشرفت کارشان شده بود را در رأس کارها قرارداد. بنابراین، با یکدست به نابودی پیروان مزدک همت گماشت و با دست دیگر اصلاحاتی انجام داد که موجب برقراری امنیت و احیای نظم در جامعه می‌شد.» (پیرنیا، ۱۳۸۶: ۲۱۲)

نتیجه

تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی با طیفی از مورخان و محققان نزدیک به این گفتمان، روایتی از جنبش مزدک در دوره انوشیروان به دست دادند که سنخیت و هماهنگی تام و تمامی با مبانی ایدئولوژیکی و مشروعیت بخش حکومت پهلوی داشت. این خوانش بر چند مؤلفه مهم تکیه داشت که به زعم آن‌ها قیام مزدک و سرکوب آن‌ها را دارا بود. نخست اینکه از دریچه نگاه این محققان، اقتدار انوشیروان در سرکوب مزدکیان نه تنها نظم و انضباط اجتماعی و امنیت سراسری را در گستره ایران برقرار ساخت، بلکه نشان داد که هر حرکت گریز از مرکز و براندازانه را که نهاد شاهی و نظم اجتماعی را تهدید کند، سرکوب خواهد کرد. علاوه بر این، انوشیروان در نگرش این طیف از محققان رسمی، قهرمانی بود که نهاد شاهی را مجدداً در کانون و رأس نهاد و ساختار اجتماعی نشانده. همچنین توصیف جنبش مزدک با تعبیری همچون بَغی، شورش، براندازانه و متهورانه، نشان داد که در وضعیت فعلی نیز آنچه در ایران بدان نیاز بود، چنین اقتدار شاهانه‌ای بود که به جز نزد رضاشاه، در شخصیت کسی دیگر یافت نمی‌شد. نکته حائز اهمیت در پیوند با این خوانش رسمی این بود که برخلاف نگاه اسطوره‌ای و قهرمانانه مورخان رسمی، جنبش مزدک نزد مورخان چپ به شکلی وارونه و این بار از منظری طبقاتی نگریسته شد. محققان چپ توانستند با ارائه خوانشی مارکسیستی از این جنبش، گفتمان رسمی مورخان نزدیک به گفتمان پهلوی را به شیوه‌ای عمیق به چالش بکشند و در تقابل با این خوانش، این بار مزدک را به قهرمان توده‌ها و طبقات پایین و برهم زننده نظم طبقاتی و فئودالی ایران عصر ساسانی معرفی کردند.

کتابنامه

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹). ایران بین دو انقلاب. ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آذری، علاءالدین، (۱۳۵۳). بحثی پیرامون زندگی و فعالیت روحانیت بزرگ عصر ساسانی. بررسیهای تاریخی، شماره ۵۳.
- آذری، علاءالدین، (۱۳۵۴) نقش حیره در شاهنشاهی ساسانی. بررسیهای تاریخی، شماره ۵۹.
- اسمیت، آنتونی دی (۱۳۸۳). ناسیونالیسم. ترجمه منصور انصاری، تهران: موسسه مطالعات ملی.
- اسمیت، آنتونی دی (۱۳۹۱). ناسیونالیسم و مدرنیسم، بررسی انتقادی نظریه‌های متأخر ملت و ملی‌گرایی. ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: ثالث.
- آصف، محمدحسن (۱۳۸۴). مبانی ایدئولوژیک حکومت در دوران پهلوی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- امام شوشتری، محمدعلی، (۱۳۴۶). پرتوی از فرهنگ ایران در روزگار ساسانی. بررسیهای تاریخی، شماره ۸.
- پیرنیا، حسن (۱۳۸۶). تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان. تهران: نشر دبیر.
- پیرنیا، حسن (۱۳۰۶). ایران باستانی. طهران: مطبعه مجلس.
- پیگولوسکایا، ن. و دیگران (۱۳۶۳). تاریخ ایران از دوره باستان تا پایان سده هجدهم. ترجمه کریم کشاورز، تهران: نشر پیام.
- پیگولوسکایا، ن. (۱۳۸۷). شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان. ترجمه عنایت اله رضا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ترابی فارسانی، سهیلا، توسلی کوپایی، مریم (۱۳۸۸). درآمدی بر تاریخ‌نگاری حزب توده ایران. تاریخ نگری و تاریخ‌نگاری، ۱۹(۴)، ۱-۲۴.
- جر، خلیل (۱۳۸۰). فرهنگ فارسی-عربی. ترجمه سید حمید طبیبیان، ج ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- خسروی، خسرو (۱۳۵۹). مزدک. تهران: انتشارات افسانه.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم (۱۳۶۹). المفردات فی غریب القرآن. ج ۲، ترجمه غلامرضا خسروی حسینی، تهران: انتشارات مرتضوی.
- رئیس‌نیا، رحیم (۱۳۵۸). از مزدک تا بعد. تهران: انتشارات پیام.
- الول سائین، ال. پی. (۱۳۳۷). رضاشاه کبیر یا ایران نو. ترجمه عبدالعظیم صبوری، تهران: چاپخانه تابش.

- شهریاری، پرویز (۱۳۲۷). جنبش مزدک و مزدکیان. تهران: چاپخانه رنگین.
- طبری، احسان (۱۳۴۷). برخی بررسی‌ها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در تاریخ ایران. تهران: انتشارات حزب توده ایران.
- علی‌نیا، محمدمهدی (۱۳۵۲). زمینه اجتماعی قیام مزدکیان. تهران: دنیای دانش.
- عنایت، حمید، (۱۳۵۱). سیاست ایران‌شناسی. متن سخنرانی در کنگره ایران‌شناسی، مجله نگین، شماره ۸۸، تهران.
- فصیحی، سیمین (۱۳۷۲). جریان‌های اصلی تاریخ نگاری در دوره پهلوی. تهران: نوند.
- فلسفی نصراله (۱۳۱۰). سلطنت قباد و ظهور مزدک. مجله شرق، شماره ۶.
- فلسفی، نصراله (۱۳۱۸). شرح حال بزرگان. تهران: دبیرخانه سازمان پرورش افکار.
- قریب، عبدالحسین (۱۳۱۵). املا برای پنجم ابتدایی. تهران: مطبعه خسروی.
- [قریب گرکانی]، میرزا عبدالعظیم خان (۱۳۵۰ق). فرآند الادب ویژه پایه چهارم دبستان، تهران: مطبعه امید.
- [قریب گرکانی]، میرزا عبدالعظیم خان (۱۳۰۹). دوره اول فرآندالادب: در نظم و نثر منتخب برای پایه چهارم ابتدایی، تهران: مطبعه اخوان کتابچی.
- [قریب گرکانی]، میرزا عبدالعظیم خان (۱۳۴۲ق). دوره سوم فرآندالادب. مخصوص کلاس پنجم و ششم ابتدایی.
- کتاب سوم ابتدایی (۱۳۱۶). تألیف شده از طرف وزارت معارف، تهران: شرکت چاپخانه فرهنگ ایران.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۵). ملاحظاتی درباره خاطرات مبارزان حزب توده ایران. ایران نامه شماره ۵۶، صص ۵۸۷-۶۱۰.
- معلوف، لوئیس (۱۳۷۸). المنجد فی لغة والاعلام. قم: انتشارات قدس.
- میرزااحمد (۱۳۲۷ق). لالی الادب به جهت کلاس دوم مدارس ابتدایی، تهران: اداره انطباعات.
- نفیسی، سعید (۱۳۷۲). تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران. تهران: بنیاد.
- نقوی، علی مهدی (۱۳۵۲). بررسی تاریخی و مادی در عقایدمانی. تهران: موسسه مطبوعاتی عطایی.